آرامگاه بابر

تالیف استاد خلیلی

علت نشر این رساله

آرامگاه بابر یکی از رساله های مفید وقیمت داری است که باخامه شیوا وتوانای استاد خلیلی نوشته شده وبریك گوشه ازصفحه تاریخ باغ بابر که امروز نزهتگاه عوام است روشنی خاصی انداخته شده است .

وقتی که این سلسله دلچسپ وخواندنی درشمارهای نامه هفتگی ژوندون امسال به طبع میرسید ، علاقمندان زیادی ازما خواهش کردند این سلسله را گرد بیاوریم وبصورت رساله مستقل نیز بچاپ برسانیم .

اینك به منظور زنده نگهداشتن یك صفحه از تاریخ باستانی مملکت ، آن سلسله مقالات درداخل رساله علیحده نیز به طبع رسید ومورد استفاده ارباب علاقه گذاشته شد .

ضمناً ازاستادخلیلی تشکر می کنیم که باما در تهیه این اثر تاریخی همکاری فرموده اند . (انیس امتدموسسه)



مقصد نگارش این مقاله که اکنون بشکل رساله طبع میشود تنها تاریخچهٔ باغیست که بابر شهنشاهٔ بزرگ مغل دران مدفون است و بدین جهت است که از نگاشتن تاریخ کامل حیات سیاسی وشخصی بابر صرف نظر شده است .

« خلیلی »



بسم الله الرحمن الرحیم

بشمار گردش ماه نهصد وسی وهفت سال از هجرت نبوی سپری شده بود که در باغ آفتاب نشست کوه شیردروازه تابوت مجلل و باشکوهی را ازباغ نور افشان واقع آگره آوردند و بخاك سپردند . این تابوت ازان مردی بود که در نهاد وی شگفتی های آفرینش بیشتر ازسایر مردان دودمان او؛ بودیعه نهاده شده بود وخصایل متضادوخارقه پیوسته دروی بمشاهده می رسید .

نذر ها بخانه خدا میفرستاد واز سر هزاران بندگان بیگناه وی کله منارمی ساخت. گاهی کهنه پوستینی راغنیمت می انگاشت وبکاسه آشی آنهم ازآرم ارزن هزاران شکر می نمود و گاهی به تسخیر اقلیمی کاسهٔ آزش لبریز نمی شد .

در گلکنه (۱) لونده‌ی ها می نمود وازان همه رندیها ومستی‌ها بحسرت یاد می کرد و می گفت :

ای‌خوش آن وقت که بی پاو سرایامی چند

سا کن گلکنه بودیم به بد نا می چند

ازطعامي که اندك شبهۀ تحریم‌وا کراه دران می بود اجتناب می‌ورزید و تا آخر روز گار جوانی در باده گساری افراط میکرد واگر خمارش نمی‌شکست باده‌را بامعجون‌درمی آمیخت‌چند انکه‌از فرط مستی عنان از کف و رکاب ازپا و خرد از گوشۀ صحرا بدر میرفت .

درسال۹۳٤ روز دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی توبه کرد ویکباره رندی‌وطرب تا کی دور شباب را ترك گفت واز سر پیمانه به پیمان شد امر داد جام های زرین‌وسیمین‌رادرهم شکنندو به‌مستحقان و بینوایان

(۱) گلکنه نام محلی بود در کابل ویقینا همین موضع است که اکنون در کنار خرابات واقع است.

بخش نمایند. نخست کسی که از کنار ام الخبایث
باوی کرانه‌جست‌میرشب بود سه‌صدتن‌از کشوریان
و عسکریان وی توبه نمودند، خمهای باده‌راریختند
وقسمتی‌را نمك اندود کردندوسر که ساختندوآنجا
که شرابها را فرو ریختند بقعهٔ خیری بنا نهادند
وچون نذر کرده بود که هرگاه برراناسانگا ظفر
یابدمحصول تمغارا معاف کند امرداد که صدراجل
شیخ زین این‌دو امررا بفرامین مفصل برعایای او
ابلاغ نماید یکی: توبه ازشراب ودیگرعفو تمغا. شیخ
زین این فرمان هارا انشاء نمودوآنرابا آیه (أن الله
یحب التوابین ویحب المتطهرین) مصدر گردانید.
وی چنان شرمگین بود که نمی توانست بر همسر
خویش بی‌حجاب وارد گردد ولی یال های تکاوران
اوچون موجهای خشمگین دریاها ازدشتهای بی پایان

سیلوار سراز یرمیشد سنگهای خاره درزیر سم ستوران اوچون ابریشم نرم و تافته می نمود باامواج خروشان وسهمگین سند بازی میکرد — بر نیلاب نهیب میداد در شبخونهای برف هندو کوه به شبگیر بر می خاست با ابرهای آشفته وار غند کوه بابا «هل من مبارز» گویان کشتی می گرفت . از گرما های سوزنده ومرگبار دشتهای هندوستان تنها بسایه پرچم وسنان پناه می برد، هر کجا صخره سنگی میدید نام خودرا در سینه آن نقش می بست در کشور مادردره بادپچ میان کابل ولغمان، دربند گشا نزدیك اشکمش درقندهار نام خودرا بروی سنگها نقش نمود. فرمان داد درسینه شمالی کوه شیر دروازه برسنگی عظیم نام اورا چنین بر نگارند (تختگاه پادشاه عالم پناه) (١)

(١) ابوالقاسم فرشته برانست که این بیت اورانیز بران سنگ نگاشته بودند .

نوروزو نو بهارو می ودلبری خوشست
بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست

ولی چها نگیر در واقعات خود ازین بیت ذکر نمی کند .

ودریك گوشه آن تختی ازسنگ تراشید وحوضی ترتیب داد که دومن هندوستان آب دران می گنجید حفیدوی نورالدین جهانگیر برابرآن تختی دیگر تراشید و حوضی دیگر تعمیر کرد و دران خویشتن را پادشاه بلادهفت اقلیم خواند (۱)

اکنون سنگتراش زمانه با ضربات کلند سال وماه آنرا وارونه وویران کرده برخاك درافگنده وعالیها سافلها گردانیده است .

باشیر ستیزه می کرد و با پلنگ پنجه میداد - هنگامیکه در مقابل دشمنش سلطان احمدمیرزا گیر افتاد ونزدیك بود ترك وی بشمشیر اوشگافته شود وتیر اوپران برانش گذشت دران موقف هولناك

(۱) این سنگ چندی قبل از کوه فرو غلطید واکنون در قفای معاینه خانهٔ گذرگاه وارونه افتاده و تنها کتیبهٔ جهانگیر در زیر آن خوانده میشود واین جمله ماده تاریخ نیز میباشد.

و نازك نیز دلی پر از مهر و محبت داشت خودش گوید:
«دست به ترکش بردم خان دادام یك گوشه گیر سبز
داده بود آن برآمد بر تافتن آن حیفم نمود تا باز
در ترکش ماندن، فرصت تیرانداختن فوت شد» متأسفانه
در این گیرودار چون دست بشمشیر برد و مدتی گذشته
بود که آنرا روشن نکرده بود بر آورده نتوانست
ناگزیر راه اوش درپیش گرفت .

با این همه متاعب جهانکشائی و گیتی ستانی
و باوجود این همه حشمت و رفعت که سر دولتش از کلاه
کیقبادی و بر حشمتش از پرند گورخانی گذشته
قلمرو سلطنت وی ازان سوی هندوستان تا این سوی
جیحون رسیده بود درویش و دانشمند و صوفی بود شبها
را درپای شمع روز می کرد، دود چراغ می خورد و به
تتبع و تحقیق و مطالعه می پرداخت و در علوم شتی
و فنون مختلف توغل می نمود - معارف روزگار

خودرا فرا می گرفت - شعرمی گفت (۱) ماده تاریخ استخراج میکرد (۲) خط نوین اختراع می نمود -

(۱) با بر یك مثنوی بنام (مبین) درزبان مغلی انشاد کرده که مشتمل است بردو هزاربیت ومبنی میباشد برمسایل فقه واخلاق وبرای کامران میرزا پسرش اهدا کرده وشیخ زین شرحی بران نگاشته دیوانی نیزدارد که بزبان مغلی وفارسی میباشد ودر کتبخانه رامپوریك نسخه خطی ازان موجود است وبابر دیوان خودرا جمع کرد وآنرا بهسمرقند بهپولادسلطان فرستاد . رساله والدیه خواجه عبیدالله احرار قدس سره رانیز بهمغلی منظوم ساخته وبعضی قطعات اورا ابوالفضل وسائر مور خان استنساخ کرده اند که استیفای آن از مبحث مقالات ما خارج است . ابوالقاسم فرشته وصاحب مفتاح التواریخ ومولف بزم تیموری این بیت را ازبابر میدانند :

بازآی ای همای که بی طوطی خطت
نزدیك شدکه زاغ بردا سخوان من

ولی ازواقعات بابری برمی آیدکه این بیت ازحسن یعقوب بیك می باشد نه از بابر صفحه ۱۰ بزرگترین کتابی که او دارد واقعات بابر است که بنام تزك مشهور است و خان خانان آنرا بفارسی ترجمه نموده تنها بدایونی می نگارد که شیخ زین نیز این کتاب را بفارسی ترجمه نموده .

(۲) درفتح جندیری یك قطعه انشاد نمود وفتح دارالحرب راماده تاریخ آن یافت این بیت ازان قطعه ومشتمل برمادهٔ تاریخست (فتح کردم بحرب قلعهٔ او- گشت تاریخ فتح دارالحرب)

کتاب تالیف میکرد، ریاضت می کشیداوراد می خواند طلسم می نوشت - در عروض رساله می نگاشت (۱) موسیقی را نیکو میدانست (۲) بر اشعار شعرای بزرگ اظهار نقد ونظر می نمود (۳) باغها احداث وبندها می ساخت (٤) تخم نباتات راتعمیم میکرد (٥)

(۱) بابریك رساله درعروض، دراوزان و بحور اشعار ترکی تالیف نموده وممکن است این همان رساله باشد که در واقعات بابری ازان چنین ذکر می نماید (یك بیت خودرا پانصد وچار) تقطیع کردم رساله ترتیب داده شد.)

(۲) رجوع شود بواقعات بابری به تبصره ونقد هائی که درباره خواجه عبدالله مروارید وقل احمد عودی وشیخم نائی ودیگر نوازش گران هرات نموده خودش نیز صورت ها می بسته صفحه ۱٦۰ واقعات بابری .

(۳) درباره کمال الدین حسین کارگاهی وشیخم سهیلی ومیر عطاءالله مشهدی وهاتفی ومیرحسن ارموئی وآهی وامثالهم این کار را کرده رجوع شود بواقعات بابری .

(٤) بند سلطان محمود رادرغزنی که علاءالدین جهانسوز ویران نموده بود بابر اراده کرده بود که آبادان نماید .

(٥) تخم نیشکر وآلو بخارا را درننگنهار و غزنی بابر تعمیم نمود .

برخط استادان خرده می گرفت جز سلطان علی مشهدی که اورا بهتر ازهمه میدانست وبرموی قلم صورتگر سحرآفرینی چون بهزاد انگشت می نهاد (۱) این مرد هنرمند وبزرگ موسس سلسله مغلیه کبیر شاهنشاه مشرق حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی محمد ظهیر الدین بابر پادشاه غازی میباشد انار الله برهانه. ولادت وی درشش محرم سال هشت صدوهشتاد وهشت هجری قمری مطابق پانزدهم فروری سال ۱٤۸۳ میلادی از بطن قتلق نگارخانم دراندجان اتفاق افتاد .

چون درشش محرم زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

نسب بابراز سوی پدربه تیمورمنتهی میشود بدین ترتیب :

---

(۱) بابر می گفت بهزاد صورت مردان ریش دار را از کسانیکه ریش ندارند بهتر می کشد زیراغبغب اینهارابزرگتر نشان میدهد .

بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن سلطان محمد میرزا بن میرا نشاه بن تیمور.ما در بابر قتلق نگار خانم بوده دختر یونس خان که نسب وی به چنگیز خان منتهی میشود.سلطان ابو سعید یازده پسر بجا گذاشت ازان جمله عمر شیخ پدر بابر در فرغانه والغ بیگ در کابل وسلطان احمد میرزا درسمرقند وسلطان محمود میرزا در حصاروقند وز و بدخشان بپادشاهی برداشته شدند.

عمر شیخ درچارم رمضان ۸۹۹ درعمر سی و نه سالگی در اند جان باعمارت کبوترخانه یك جاافتاده جان سپرد .

عمر شیخ حکمداری مسلمان وحنفی مذهب وپاك اعتقاد بود بحضرت خواجه عبیدالله احرار ارادت داشت وخواجه ویرا فر زند گفته بود.

قامتی پست،روی سرخگونه ، ریش مدوروهیکلی قوی داشت .

ازعمر شیخ سه پسر مانده بود— بابر، جهانگیر میرزا ناصرالدین میرزا. مادرهای آنها جداو بابر، ازدو برادر بزرگتر بود.

مادر بابر بمرض حصبه در کابل از جهان درگذشت راجع بمرگ و مدفن او بابر در واقعات چنین می نگارد :—

« درماه محرم بمادر من قتلق نگارخانم مرض حصبه عارض شدفصد کرد ناقص واقع شدیك طبیب خراسانی بود سید طبیب می گفتند هند وانه داد چون اجل رسیده بود بعدازشش روز روز ۳ شنبه برحمت حق رفتند دردامنه کوه الغ بیك میرزا باغی عمارت کرده بود باغ نوروزی نام روز یکشنبه باین باغ آورده من وقاسم کوکلتاش بخاك سپرديم »

بابر چون تولد یافت حضرت خواجه احرار ویرا ظهیرالدین نام گذاشت چون تلفظ باین نام در زبان

مغلان دشوار بود ویرا با برخواندند. بابر در دوازده سالگی در اندجان بادشاه شد. چندین بار برسمرقند تاخته و به شکست وی منجر گردید بدین جهت سمرقند را گذاشته بکابل آمد و این شهر را از دست مقیم خان فتح نمود. قندهار را متصرف شد و چندین بار بهندوستان لشکر کشید و جنگهای عظیم نمود و بالاخره آنرا فتح کرد

بابر یك بار بدرخواست پسران سلطان حسین مرزا بهرات سفر نمود تاراجع به شیبانی ها و مدافعه از حُملات آنها به فرزندان سلطان حسین میرزا همکاری کند ولی چون دید ادارهٔ آنها ضعیف است و از هردو پسر سلطان حسین مرزا (بدیع الزمان ومظفر) که بریك مسند نشسته و باتفاق حکمرانی می نمایند و جوانان عیا شند کاری ساخته نیست بکابل مراجعه نمود در این سفر دربار هرات و آثار مدنیت و عمران آن شهر زیبا بابررا مبهوت نمود و نسبت به سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر جامی و دیگر امراء و فضلا

و هنر مندان آ نجا ومترو کات بایقرائی با شباع سخن رانده ا ست .

بابر هنگام مراجعت بطوفان های برف کوه بابا مواجه گردید وبا کمال سخت سری و زحمت آن سفر هولناك را بپایان رسانید خودش در بارهٔ متاعب این سفر چنین می نگارد .

«درپایان کوتل زرین به (خوال) (قولی) نام فرود آمدیم همین روز غریب چاپقونی بود برف میبارید چنانکه بهمه وهم مردن غالب شد مردم آنجا غارها و کاواکیها راخوال میگویند ...اسپ بحیله میرفت تا نماز شا م وخفتن مردم از آمدن ماندند بعدازان هر کس که بهرجا مانده بود درهمان جا فرود آمد مردم بسیار بربالای اسپ صباح کردند خوال بسیار تنگ می نمود دردهن خوال پاروی گرفته بر ف را ر فتم برای خود برابر نمد تکیه جای ساختم برف را تا سینه کا فتم هنوز بز مین نمی ر سید چندی

گفتند که به خوال بروم در خاطر گذشت که همه مر دم من در برف ومن در خا نه گرم د ر هما ن چقوری که کافته بودم تا نماز خفتن نشستم برف چنان بشدت بارید که من برسر پا نشسته بودم برسر و گوش وپشت من چارا نگشت برف بود.

مر گ با بر نیز د استا ن بس شگرف و شیو ا ودل انگیز دارد شاهنشاه مغل مدت العمر چند ین بار بیمار گردیده و گاهی هم بطرز خاص شفا یافته است. اولین بار در روز گار جوانی در سمر قند بیمار شد و کار بدان جا کشید که زبان وی گرفته شد وباپنبه آب در گلوی وی می چکانیدند. بیما ر ی دیگروی همان رسیدن تیر برپای اوست که شرح دادیم در این حادثه اتکه بخشی جراح مغلی اورا درمان نموده خود ش می نویسد مر دم مغل جراح را بخشی میگویند این بخشی در جراحی بسیار حاذق

بود اگر مغز کسی بر می آمد دارو میدادودرر گ
هاهم هرطورزخم می شدآسان معالجه میکرد در بعضی
جراحتها مرهم می نهاد فرمود درران من پو چاق
بر بندند فتیله بگذاشت وچیزی مانند برگ بر من
خوراند تاشفا یافتم.

دریکی ازسفر های جنگی هند وستان بیمار
شد و چندان مرض طول کشید که از ششهای وی
خون می آمد .

در سال ۹۳٤ درآگره بملاریا مصاب شد و بیست
روز دربستر افتاد یك بار گوش راست اوبدرد آمد
وگران شد ووی راسخت بتعب افگند مرتبه دیگر
هنگامی که از نجراب وآب باران جانب کابل
می آمد سخت مریض شد و چهل روز مرض وی امتداد
یافت و اورا از این پهلو به آن پهلو می گردانیدند

از آب باران تا کـابل به‌محفه‌آوردند(۱)ودر بستان سرا (۲) بستری شد وهنوز از این مرض به‌نشده بود که جانب‌راست‌روی وی دامغولی برآمد ونیشترفرو بردند تا صحت یافت.

درسال ۹۳٤ مکرر به تب ملاریا گرفتار شد وچون به‌هیچ‌صورت درمان پذیر نشد ازحسن اخلاص که بحضرت خواجه عبدالله احرار داشت نذر کرد که رساله و لدیه اورا بروزن سبحةالا برار مولینا جامی منظوم سازد هر روز پنجاه و دو بیت منظوم می کردهنوز این کار باتمام نرسیده‌بود که خدای تعالی بوی شفا داد.

(۱) آب باران محلی‌بود که چندجادرواقعات بابری وشرف نامه علی یزدی و قصص دورهٔ غزنویان مذکورشده ودرفرهنگ جهانگیری نیز ذکرگردیده ومعلوم‌است ناحیتی‌بوده درمیان چارکار، و گلبهار ولی امروز نامی ازان بر جا نیست.

(۲)از واقعات بابری برمی آید که عمارت بستانسرارا در کـابل الغ بیگ میرزا بنیاد نهاده بود.

در اواخر ایام اقامت خود بهندوستان یك بار بمرض آبله دچار شد وآنرا به آئین اطبای یونانی معالجه نمود واین چنان بود که مرچ را در دیگ سفالی جوش داده وجراحات خود را در بخار آن گرم نموده وبا آب آن شسته است. یك بار هم انگشت وی درحدود ده یعقوب شیوه کی شکسته ووی را سخت به رنج افگنده است و علت آن این بود که باباخان اختهچی اسپ اورا هنگام سواری درست نکشید شاهنشاه در خشم شد ومشتی بر روی او نواخت که انگشت بنصر دست راست خودش شکست.

دیگر از بیماری های او قضیه زهر خوردن آنست که بروایت خود بابر مادر سلطان ابراهیم لودی این کار را نمود اما خداوند نیك میداند که آیا حقیقةً آن شیر زن خواسته بدین ترتیب انتقام مرگ پسر وزوال دودمان خودرا از بابر بگیرد یا بابر خود بران

شده که بدین بهانه دو دهان سلطان بزرگ افغان ابراهیم را بکلی ازپا در آورد ومادر اورا مجازات دهد وپسر خرد سالش را منکوب نماید .

بابردر تزك خوددرضمن واقعات سال ۹۳۳ این قصه را بااهتمام تمام گذارش میدهد - ومی نویسد: « در روز جمعه ۱۶ ربیع الاول واقعهٔ غریب دست داد مادر ابراهیم لودی می شنود که من ازدست مردم هندوستان چیزی می خورم این چنین بود که سه چهارماه پیش ازین تاریخ که از آشهای هندوستان چیزی ندیده بودم گفتم که باورچیان ابراهیم را آوردند ازمیان پنجاه شصت باور چی چهار کس را نگهداشتم کیفیت را این بدبخت شنیده بامحمدچاشنی گیر دریك کاغذ چار کنجه توله (مثقال) زهر می فرستد واوراچارپر گنه وعده میدهد. وی نصف زهررا بروی ظرف چینی بالای این نان تنك می اندازدو بکاولان بی دولت ما باوجود تاکیدات ماغافل می شوند وبالای آن قلیه را هموار

می کنند روز جمعه نماز دیگر گذشته بود که طعام
کشیدند گوشت خر گوش را خیلی میل کردم قلیه
زردك هم خیلی خوردم احوالم دگر گون شد نزدیك
بود رد کنم به آب خانه رفتم ورد کرد ممشتبه شده
وفرمودم آن طعام رابه سگ دهند صباح آن سگ
مریض شد ولی نمرد. فردا دربار عام دادم آن دومرد
ودوزنرا که دران کار شریك بودند خواستم داستانرا
بشرح اقرار کردند. باورچی رازنده پوست کنانیدم
چاشنی گیررا پاره پاره کردم. امر نمودم یکی ازان
دوزن را درپای فیل افگنند و یکی را به تفنگ زنند
مادرابراهیم رانیزسخت سزا دادم و خود گل مختوم
راباشیرو تریاق فاروقی خوردم ونجات یافتم».

شرح آخرین بیماری بابر را که بزند گانی
پرشور وی خاتمه داده مورخان به اختلاف روایت میکنند

علامی ابوالفضل درتاریخ اکبر نامه شرح مفصلی درین باب می نگارد که ماعین عبارت اورا استنساخ می نمائیم :

«وآنحضرت (بابر) حضرت جهانبانی (همایون) را به سنبل که بجا یگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند وتاشش ماه درسنبل کامیاب عیش وعشرت بودند تااینکه عارضهٔ تب بر مزاج اعتدالی امتزاج ایشان طاری شد ورفته رفته بامتداد کشید حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ازاین خبر جانکاه بیقرار شده ازفرط عطوفت فرمودند که به دهلی آرند واز آنجا به کشتی روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند وجمعی کثیر از اطبای دانا که درپای تخت حاضرند باستصواب افکار درعلاج همت گمارند - دراندك فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند - هرچند تدبیر در معالجات بکار

بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت
زاید رجوع نکرد وچون مرض مزمن گشت روزی در
آن طرف آب جون نشسته به اتفاق دانایان عصر اندیشه
معالجه می فرمودند. میر ابوالبقا که از افاضل آن
روز گار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین
چنان رسیده که در امثال این امور که اطبای
صوری از معالجهٔ آن عاجز اند چارهٔ کار چنین
دیده اند که بهترین اشیارا تصدق نموده صحت از
درگاه الهی مسئلت نمایند. حضرت گیتی ستانی
(بابر) فرمودند بهترین چیز ها نزد یك همایون
منم. بهتر و شریف تر از من همایون چیزی
ندارد. من خودرا فدای اومی سازم ایزد جهان آفرین
قبول کناد. خواجه خلیفه ودیگر مقربان بساط والا
بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت
عاجل خواهند یافت .

ودرسایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این حرف چرابر زبان اقدس میگذرانند. مقصود از آنچه از بزرگان پیش نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا را تصدق نمایند. پس همان الماس بی بها که ازمواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند تصدق باید کرد(۱).

فرمودند مال دنیا چه وقع دارد وعوض همایون چون تواند شد.خودرا فدای او می کنم که کار براو سخت شده وطاقت ازاین گذشته که بیطاقتی اوراتوانم دید واین همه رنج او را توا نم تاب آورد. آنگاه بخلوت منا جات در آمده شغل خاصی که این طبقه قدسیه را می باشد بجای آورده سه بار بر گرد جنت

---

(۱) ابوالقاسم فرشته وزن این الماس راهشت مثقال وقیمت آنرا نصف خراج یك روزه تمام ربع مسکون میداند. ومعلوم است این الماس را بابر بهمایون بخشیده بود ۲۰۵ ج اول.

آشیانی (همایون) گشتند وچون دعوت ایشان بعز اجابت پیوسته بود سر گرانی درخود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم. فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شدودر عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانچه پسر صحت یافت وپدر بیمار شد»

مولف سیر المتاخرین می نگارد بعد از انکه بابر به ترتیب مذکور نقد زندگی را فدای همایون نمودودر بهای جان آن گوهر گرامی راخرید همایون درعرصهٔ پنج شش روز تندرستی یافت.



بابردربسترمرگ امرای درباررابارداد ووصایای لازمه رابجای آورد و بردست فرزند محبوب وجوانش همایون بیعت نمود و خود بتاریخ ششم جمادی الاولی روز دو شنبه سال ۹۳۷ هجری قمری مطابق ششم دسمبر ۱۹۳۰ عیسوی درچارباغی که برلب دریای جون درآگره بنیاد نهاده بود پدر ود حیات

گذشت. وبابر وظاهر از این جهان در گذشت عمر آن پادشاه دل آگاه چهل ونه سال وچهار ماه بود.

بابر در ۹۱۳ در ازگ کابل خودرا پادشاه نامید و کلمه میرزا را که در آخر اسمای امرای تیموری می آوردند از نام خود حذف نمود. درسال ۹۳۳ که آخرین قوای هندو را منهزم گردانید وخود دران جنگ عظیم مردانگی ها نمود و داد شجاعت داد خویشتن را «غازی» نامیدوامر داد که درفتحنامه‌های که‌شیخ زین‌نگاشته بودنام ولقب وی راظهیرالدین محمدبابر پادشاه غازی نگارند واین رتبه بزرگ اسلامی رایکی ازمفاخر خویش‌میدانست وآنرا مایهٔ مباهات می‌شمرد چنانچه خودیك‌رباعی بزبان مغلی انشاد کرد ودرپایان فتحنامه ها نگاشت که ترجمهٔ آن چنین است: درراه اسلام بصحرا ها آواره شدم با کافران غزا کردم عزم‌داشتم شهیدشوم غازی شدم

چون شاهنشاه بزرگ وفات یافت درزمرهٔ وصایای که نموده بودیکی این بود که نعش گرامی ویرا در کابل منتقل گردانند ودرباغی که معین نموده بود مدفون سازند وبرروی تربت او گنبد وعمارتی بنا نکنند تا از آفتاب روشن ونسیم های ملایم وبر گریزان زیبا وبرف های نقره فام این سرزمین مشت خاك وی نیز محظوظ باشد. سرزمینی که بابر آنرا دوست داشت وفتوحات وی ازاین سرزمین جانب هند آغاز شده بود سرزمینی که مادر وی دران مدفون بود. جوانی ها رندی ها وطربناکی های وی درآنجا انجام یافته بود چنانچه قبل ازین که ولایات قلمروش رابه پسران خود تقسیم می نمود درفرمانی که بهمایون نوشته بود کابل رابخالصه خود تعیین نموده بود .

شعرای عصر مرثیه ها بماتم وی نوشتند خواجه کلان بیگ دررثای او شعری انشاد نمود که این بیت از آنست :

بی تو زمانه و فلك بی مدار حیف
باشد زمانه و تو نباشی هزار حیف

نعش فردوس مکانی را در باغ نور افشان آگره امانت گذاشتند و بعد از شش ماه بکابل انتقال دادند و در باغی که اکنون بباغ بابر شاه موسوم است دفن نمودند. تنها ابوالقاسم فرشته می نگارد که این باغ بقدم گاه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مشهور بود.

شعراء مادهٔ تاریخ وی را باشعار مختلف استخراج کردند و در این باره داد مهارت دادند.

مولینا شهاب الدین معمائی این مصرع را که هم تاریخ صوری از آن می برآید و هم معنوی استخراج نمود: « در نهصد و سی و هفت بوده ».

این قطعه نیز تاریخ وفات اوست:
شه خسروان شاه بابر که داشت
دو صد بنده مانند جمشید و کی

محمد همایون بجایش نشست

چوطومار عمرش اجل کرد طی

چو پرسند تاریخ ای دل بگو

همایون بود وارث ملك وی

این قطعه نیز تاریخ وفات او را می رساند:

پادشاهی که شهریارانش

بنده بودند وخادم ومنقاد

چون وفای ندید در عالم

رفت از عالم خراب آباد

خرد از سال فوت او پرسید

گفت هاتف بهشت ماوا باد

باغ آرامگاه

این باغی که اکنون مرقد فردوس مکانی گیتی ستانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی دران قرار دارد در کتب وآثار مولفه دوره های احفادوی مکرر ذکر شده . وازان بر میاید که

همواره این باغ طرف حرمت و اهتمام پادشاهان دانش دوست مغلی بود .

وهریك ازان ها که در کابل آمده اند بزیارت بزرگترین شهنشاه ومؤسس سلطنت مغلیه یعنی نیای کبیرخود بابر آمده ومراتب احترام وخلوصیت خود را عرض نموده وهریك در آبادی وزینت آن افزوده اند .

مؤرخی که در این باره به تفصیل سخن رانده مؤلف کتاب پادشاه نامه می باشد وی می نویسد: وتوجه عالم آرای عمارت افزا «شاه جهان» به ترتیب باغ مرقد اقدس حضرت فردوس مکانی که طول آن پانصد گز وزمینش پانزده مرتبه است وارتفاع مرتبهٔ پسین از مرتبه نخستین سی گز مبذول داشتند چون برضریحهٔ منیعهٔ حضرت مغفرت آیات خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم که در مرتبه پانزده از مراتب این مزار خلد آثار واقع شده چبوترهٔ خردی از سنگ مرمر بحکم جنت مکانی ساخته بودند

فرمان شد کـه بردور آن محجری ازسنـگ مرمر
بارتفاع سه گزنصب کنند وبموجب وصیت فردوس
مکانی (بابر) با فراختن عمارتی بران مرقد کـه در
درجهٔ چارد هم است نپرداخته به بنای مختصر
مسجدی از سنـگ مرمر در مرتبه پایان آن امر
نمودند وآخر سال هجدهم اساس گذاشته آمد
وآخر سال نزدهم بعد فتح بلخ و بدخشان در عرض
دو سال بصرف سی هزار روپیه در غایت مطبوعیت
و کمال لطافت انجام پذیرفت وچون جوی آبی که
از مرتبه دوازدهٔ روضه بررسته خیابان جاریست
ودوازده آبشار از ان ریزان از ین جهت کـه
ز سنـگ و آهـك نساخته بودند مندرس گشته
ازوصف افتاده بود امرمعلی صادر گشت کـه ازسرنو
بعمارت آن پرداخته ودرتهٔ هرآبشاری حوض مختصر
ساخته کـنار های جو وآبشار هاو حواشی حوضها
راهمه ازسنـگ مرمر کـابل انجام دهند. درمرتبه

نهم حوضی یازده گز دریازده گز بحاشیهٔ سنگ مرمر ودرمرتبهٔ دهم حوضی پانزده درپانزده بحاشیهٔ سنگ مرمر ودروازهٔ درخور آن مکان مزین بقبه های مطلی وپیش دروازه چوکی مربع که یك ضلع آن دیوار باغ باشد که سه جانب دیگر ازحجره های که جوی آبی ازمیان آن بگذرد مشتمل بسازند تا محاویج ومساکین که برای خوردن طعام و گرفتن دیگر وجوه مبرات گرد آیند درپناه آن حجرات از آسیب برف وباران محفوظ باشند ."۱"

نورالدین محمد جهانگیر درمرتبهٔ اول که بمزار بابر آمد خیرات فراوان به مستحقان داد . رقیه بیگم دختر هندال رانیز باخود آورد که قبر پدر وجد خودرا زیارت کند .

شاه جهان درتعمیر بقعهٔ بابر بیشتر ازدیگران اهتمام ورزیده شرحی راکه مولف بادشاه نامه می نگارد

(۱) صفحه ۵۸۹ پادشاه نامه ج ۳

وما آنفاً مذ کور داشتیم نیز درعهد شاه جهان بود .

شاه‌جهان یك‌مرتبه پانزده‌هزارروپیه بمرقدبابر نثار کرد ودیگر باردر سال نوزدهم جلوس خود فرمان داد که‌دولك وپنجاه‌هزارروپیه بباغ دولتخانه‌ودولك وپنجاه‌هزار روپیه دیگررا بعمارات شهرآراوجهان آراو روضهٔ فردوس مکانی صرف کرد ند (۱)

عجالتاً ازان همه‌تعمیراتی که شاه جهان ودیگران بباغ بابر و آرامگاه‌رقیه‌نموده‌اند مسجد سفیدسنگ تربت بابرومیرزاهندال‌ومیرزاحکیم‌خان وسنگ مزار رقیه بیگم باقی مانده است. قبر رقیه بیگم درمرتبه نخستین باغ است و قبر بابر ودیگران درمرتبه دوم و مسجد در مرتبه‌سوم. آرامگاه‌بابر دروسط‌مرتبه دریك‌سطح هموار قرار یافته میرزا هندال ومیرزا حکیم خان در کنار شرقی آن خفته اند .

(۱) عمل صالح صفحه ۵۰۶ جلد سوم .

مسجد شریف ازسنگ مرمر سفید بناشده دیوار هاوسقف وسطح آن همه ازیك نوع سنگ می باشد درپیش طاق شرقی مسجداین عبارت را بخط نسخ وتعلیق در کمال استادی وزیبائی نقش کرده اند :

«این مسجدلطیف ومعبد شریف که سجده گاه قدوسیان است وجلوه گاه کروبیان بفرمان ادب درحریم دراعلی یعنی روضه منورهٔ پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمدبابرشاه غازی کهجزآن عمارتی نتوان ساخت بفرموده این نیاز مند تمام شکر سراسرستایش سراپانیایش در گاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان وفرار ندر محمدخان ازبلخ وشبرغان وتعاقب فریقی از کارنی طلبان ... اودران سر زمین بهآن گروه فیروزی وهزیمتاووظفر سپاهرزم خواهدران میدان که به

محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیاز مند ودولت خواهان این بندۀ شر مندۀ احسان حضرت یزدان گشته آخرسال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزاروپنجاه وشش درعرصه دوسال بچهل هزار روپیه انجام یافت .

مسجدشریف درمیان شاخه‌های ارغوان قراریافته ودرمقابل آن درختان پنجه چنار بزرگ که لابد از عصر فردوس مکا نیست سایه افگنده اند . معلوم‌است دردورۀ امیرعبدالرحمن خان ضیاء الملت والدین ترمیمی دران شده‌وبام آنرا به‌آهن لاجوردی رنگ پوشیده اند .

دراین اواخر شکستی در بنیان آن راه یافت واعلیحضرت همایونی المتوکل علی‌الله محمد ظاهر شاه پادشاه‌علم‌دوست‌ومدنیت‌پرور‌افغانستان امر دادند که آنرا بهمان آئین وطرز سابق ترمیم کنند. اکنون که‌سه‌صدوهفده‌سال‌از بنای‌مسجدویکهزارو

سه‌صدو هفتادو سه سال بحساب قمری از هجرت نبوی میگذرد کار پردازان داخلی وخارجی به‌ترمیم آن مشغولند . آ نچه مایهٔ شگفتی است این است که چون سنگهای مسجدرا بغرض ترمیم فرودآوردند معلوم شد همه الواح قبو راست که کار کنان عصر شاه جهان آنهاراازمزارات مردم برداشته‌ویك روی آنرا صاف واملس نموده درکار مسجد صرف کرده وازروی دیگر گل وبرگهارابجامانده‌تنها کتیبه‌هارا تراشیده اند و دیگر مایهٔ تعجب اینست که مغز دیوار رااز گل برآورده‌وچونه‌دران بکارنبرده اند واین علت مشهود است برای شکست مسجد . وا کنون که‌بترمیم آن پرداخته اند اراده دولت بران قرار یافته که از بنیاد آنرا با سمنت وخشت پخته‌آباد نمایند ولی سنگ هارابدل نکنند تامسجد ازحال سابق تغییر نکند.

مرتبه‌های باغ اکنون نیز بحال سابق است از آبشارها و فواره هادرمرتبهٔ فرود مزار با بر یك حوض کوچك ویك آبشار باقی مانده که دودرخت کهن سال وبزرگ پنجه چنار آنرادردامن خود محفوظ نگهداشته اند . آرامگاه خود فردوس مکانی از دستبردزمانه مطموس شده بود . اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید نورالله مرقده که پادشاهی غازی و مجاهد بودند آنرا ترمیم کردند واز سنگهای نفیس رخام افغانستان صندوقی برقبرآن گذاشتند که همه به لاجورد تکحیل شده ، لوح قبریك و نیم مترارتفاع و نیم عرض دارد دریکطرف آن بخط بسیار درشت وزیبا که بلاشك بقلم یکی ازاستادان خط نگارش یافته این ابیات ثبت است .

پادشاهی کزجبینش تافتی نورالله

آن ظهیرالدین محمد بودبابرپادشاه

باشکوه و دولت و اقبال وعدل و داد و دین

داشت از توفیق و فیض وفتح و فیروزی سپاه

عالم اجسام را بگرفت وشد روشن روان

بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه

شدچو فردوسش مکان رضوان زمن تاریخ جست

گفتمش فردوس دایم جای بابر پادشاه

وبرروی دیگرسنگ این جملات بهمان خط واستادی نگاشته شده :

از فیض عنایت بی غایت الهی و قتیکه بزیارت روضهٔ منورهٔ حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد پادشاه غازی ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه ابن حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی کامجو گردیدند این لوح را فرمودند سنه ۳ جلوس مطابق ۱۰۱۶.

برروی لوح سنگ دیگری از رخام نصب شده ودران جمله های خوانده میشود که تاریخ ترمیم بنا را در عهد اعلیحضرت شهید رحمت الله علیه نشان میدهد.

درعصر اعلیحضرت شهید بردور قبر بابر محجری از گچ وچونه برآورده اند وبروی هشت پایه از سنگ سفید سایبانی از سمت افراشته اند تاقبر ازباران و برف محفوظ باشد .

در کنار چپ بابر پسر محبوب وی میرزا هندال آرمیده است.میرزا هندال درسال ۹۲۴ در کابل متولد گردید . هنگامی که بابر بفتح هندوستان مشغول ودرقلعه بهیره مشهور بهجهان نما اقامت داشت روز جمعه دوم ماه شعبان درویش علی نام پیاده که بعدازان تفنگ انداز مقرر گردید خبر تولد اورا

به‌بابر رساند بابر این خبر را شگون نیک گرفته نام اورا هندال نهاد «هند گرفت».

سال تولداو از این بیت بر می‌آید:

چیست دانی سال تاریخ شهٔ فرخنده فال

کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال

میرزا هندال در عهد سلطنت همایون چندین بار به امارت بلخ و بدخشان وقندهار منصوب شد وبالاخره در شب یکشنبه ۲۱ ذی‌القعده ۹۵۸ در چپرهار - در شبخونی که میرزا کامران برادر وی همایون آورد وافغان‌ها باوی همدست بودند کشته شد.

ابوالفضل شرح این سانحه را چنین می‌نگارد:

میرزا هندال از استماع خبر شبخون اهتمام مورچالها را کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست درهر مورچلی چندان افغان پیاده هجوم

آورده بودند که بگفت در نگنجد و جمعی کثیر از افغانان درون مورچل میرزا درمی آمدند شب تاریک بود، میرزا بدفع این گروه اهتمام می نمود مردم سراسیمه بخبرداری اسپان خود شتافتند دراین اثنا میرزا خودرو بروی افغانان شد. نورم کوکه وچندی دیگر شرمندهٔ نامردانگی وخجلت زدهٔ بدخدمتی گشتند. میرزا بایکی به نفس نفیس خویش در آویخت و آنرا از پادر انداخت. برا در آن جرنده نام افغان از قبیله مهمند به پیکان زهر آلود میرزا را مسافر عالم تقدس ساخت بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که جرنده شست آویزی را که شستهای خاصهٔ میرزا دران می بود گرفته پیش کامران برد و ندانست که با که این نرد باخته است و تقریر واقعه نمود میرزا را که نظر بران شست آویز افتاد دانست که قضیه چیست دستار برزمین زد.

القصه تابوت میرزا را درجوی شاهی بامانت گذاشته بعد از چند گاه بکابل بردندودر گذر گاه نزدیك بمرقد مقدس گیتی ستانی پایان پای آنحضرت مدفون ساختند .

ملاخرد زرگر مرثیهٔ درماتم وی گفته که مطلعش این است :

شبی خون جگر برمردم چشمم شبیخون زد
سپاه دیده از آمدشد خون خیمه بیرون زد

واین قطعه را درتاریخ وی گفته است .

هندال محمد شهٔ فرخنده لقب .
نا گه ز قضا شهید شد در دل شب
شبخون بشهادتش چو گردید سبب
تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب

ومیرا مانی این قطعه را بطریق تعمیه در تاریخ وی دریافته :

شاه هندال سرو گلشن ناز
چون ازین خاکدان محنت رفت
گفت تاریخ قمری نالان
سروی از بوستان دولت رفت

گویند میرزا هندال گاهی شعر نیز می گفت در تذکرهٔ مجمع الغرائب این رباعی لطیف را بوی منسوب داشته اند :

زان قطرهٔ شبنم که نسیم سحری
از ابر جدا کرد بصد حیله گری
تا بر رخ گل چکاند آن رشک پری
حقا که هزار بار پاکیزه تری(۱)

برلوح قبر میرزا هندال این جملات بخط بسیار زیبا در عهد جهان گیر نگارش یافته :

---

(۱) بزم تیموری .

«کلمهٔ طیبه»

«از فیض عنایت الهی وقتی که بزیارت روضهٔ حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی کامجو گردیدند لوح مرقد میرزا هندال ابن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی را فرمودند سنهٔ دوم جلوس جهانگیری مطابق ۱۰۱۶»

میرزا حکیم خان

میرزا حکیم برادر اکبر وپسر همایون است بتاریخ پانزدهم جمادی الاولی سال نهصدوشصت ویک در کابل متولد شد. شعرا تاریخ ولادت اورا (ابو المفاخر) و (ابو الفضایل) یافته اند. این میرزا چند بار بر جلال الدین اکبر برادرخود باغی شد وبا وصف اینکه مکرر از جرایم وی درگذشت از خیره سری وفتنه انگیزی دست نبرداشت.

بار آخر که درسال نهصدو نودوسه در کابل بغاوت اختیار نمود با اینکه اکبر ولایت کابل رابوی ارزانی داشته بود باسپاه برادر در آویخت باز هم اکبر اورا مورد عفو قرار داد .

بالاخره درماه شعبان سال۹۹۳ هجری در کابل پدرود حیات گفت.تاریخ نگاران این دوره مانند «ابوالفضل» «وبدایونی»ویرا نکوهش میکنندوبه بدی یادمی نمایند.شاعر کتاب جنگنامه ویرا پاد شاه مجاهد وغازی میداند .

علت مرگ اورا نیز افراط باده گساری واصابت بمرض رعشه میدانند. عمروی به (۳۲) سال رسیده بود که اینجهان راپدرود گفت اکبر باوصف این همه کدورتها بر مرگ برادر جوانش متاثر گردید .

لوح مزار ویرا نیز بامر جهانگیر در سال ۱۰۱٦ نصب کرده اند کتیبهٔ مزاراو چنین است :

الله اکبر

«بفر مودهٔ ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی ابن حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی لوح مرقد میرزا محمد حکیم ابن جنت آشیانی همایون پادشاه غازی صورت اتمام پذیرفت سنه دوم جلوس جهانگیری ۱۰۱۶»

مزار رقیه بیگم :

آرامگاه رقیه‌سلطان بیگم در آفتاب برآمد تربت‌بابر یك مرتبه بلند تر از ان واقع شده .

رقیه بیگم دختر میرزا هندال وزوجهٔ بزرگ شهنشاه مغل جلال‌الدین اکبر میباشد .

چون اکبر رافرزندی از وی نبود هنگامی که (بابا خرم) شاه‌جهان پسر جهانگیر متولد شد اکبر شاه‌جهان رادردامن رقیه افگند تاهم شهزادهٔ کوچك راتربیه نماید وهم‌رقیه سلطان بیگم بدیداروی جریحهٔ

را که از نداشتن فرزنددردل دارد فی الجمله اندمالی دست دهد.

رقیه سلطان ملکهٔ با نام و پا رسای مغل د ر سال یکهزار و سی و پنج هجری قمری درحالیکه سنین عمرش به هشتادوچار میر سید در ا کبر آباد هندو ستان چهر ه در نقاب خاك نهفت.

هنگامی که وی مرد جهانگیر در کابل بود چون خبر مرگ اورا بجهانگیر آوردند سخت متاثر گردید.

معلوم است رقیه سلطان بیگم را اول در ا کبر آباد بخاك نهاده و از ان پس نعش اورا بکابل منتقل گردانیده درجای که پدرش میرزا هندال وجدش محمد ظهیر الدین بابر را در ان به خاك نهاده بودند دفن کردند.

شاه جهان هنگامی که در کابل آمد درسال ۱۰۵۰ بر تربت رقیه رفته و در آنجا دعا خوانده و نذر اخلاص تقدیم کرده است.

در سال ۱۰۵٦ که در کابل آمد باز بر تربت وی رفت واظهار اخلاص واحترام نمود. دیگر سلاطین مغلی که در کابل آمده اند نیز هر یك چنانکه بر تربت بابر احترام نموده اند تربت رقیه سلطان بیگم را مورد احترام وتعظیم قرار داده اند.

اکنون سنگی بسیار زیباو نفیس بصورت مکعب برروی مزار رقیه موجود است که بر سطح فوقانی آن آیت الکرسی با خط ثلث نگاشته شده برسروپای آن عبارت ذیل نگارش یافته:

"مرقد منور حضرت مغفرت مآب خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم بنت حضرت میرزا هندال بن حضرت ظهیر الدین محمد پادشاه غازی انار الله تعالی بر هانه"

وسال نگارش این ارقام (۱۰٤۰) قید گردیده گلبرگ های زیبا و نفیس نیز بروی قبر منقور شده ومعلوم است آنرا به سنگهای ملون تزئین

کرده بودند که مع الاسف آن سنگریزه های رنگه بمرور زمان ازخلال گلبرگ ها افتاده است .

از تاریخ سنگ که در فوق نگاشتیم برمی آید که شاه جهان درسال پنجم جلوس خود امر داده است که این سنگ را برمزاررقیه سلطان بیگم نصب کنند .

کتیبهٔ مزاررقیه سلطان بیگم نسبت به خط کتیبهٔ مزار بابر وهندال ومیرزا حکیم خان که دردورهٔ جهانگیر نگاشته شده باریك و مقرمط است و لی نهایت زیباوملیح میباشد .

شاه جهان هنگامی که ازبلخ بازآمد آرامگاه رقیه را ترمیم کرد. مولف پادشاه نامه در جلد دوم کتاب خود در این باب چنین می نگارد :

« چون شاه جهان برضریعهٔ منیعهٔ حضرت مغفرت آیات رضوان مآب خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم که

درمرتبهٔ پانزدهم ازمراتب این مزار خلد آثارواقع شده چبوترۀ خردی ازسنـگ مرمر بحـکم حضرت جنت مکانی ساخته بودند فرمان شد که بردور آن محجری ازسنـگ‌مرمر بارتفاع سه گـز نصب کنند» باذکر آنچه دربالا نـگاشتیم دیـگر جای تردید نمی‌ماند که این قبرازاین رقیه سلطان بیـگم میباشد که‌مشارالیهادخترمیرزاهندال‌ونواده بابرو منکوحهٔ جلال الدین محمد اکبر است. آنچه صاحب‌مفتاح التواریخ گمـان برده که‌قبر رقیه سلطان بیـگم در اسکندره درجوار تربت اکبر میباشد اشتبا هست .

علاوه برمقابر مذکور سه‌قبر دیـگر نیزدرجوار رقیهٔ بیگم معلوم می شود اما کـتیبه ندارد. درجانب مغرب‌قبر بابرقبر دیگرموجودمی باشد که‌از کـتیبه‌آن برمی آید که‌آن قبر نواب گوهر نساء بیـگم بنت فردوس آرامـگاه عالمگیر ثانی است که بتاریخ ۲۷شعبان درسال ۱۲۰۲ رحلت نموده .

جانب شمال باغ بابرشاه خارج ازباغ رواقی از خشت پخته تاهنوز باقی مانده ودریکطرف آن دوسه سنگ شکسته موجود است که درست خوانده نمی شود.

یك سنگ بس بزرگ وبی نهایت نفیس نیز پایان تر ازین رواق نزدیك بجادهٔ عمومی موجودمیباشد که مع الاسف آنرادر بناهای شخصی خود کسی داخل نموده وچون دروازهٔ آن قفل است بخواندن کتیبهٔ آن موفق شده نتوانستم.امید وارم ریاست بنار والی که بحفظ آثاروطن علاقه مندی داردابن یاد گارها را که درقرون متمادی حفظ شده از دست برد مردم نجات دهد.

عمارات بابرشاه در کابل :

محمدظهیرالدین بابر پادشاه غازی، کابل را نسبت به تمام اقطاع مملکت خویش دوست داشت.و این شهر را مرکز فتوحات ومهد سعادت واقبال

خود میدانست حتی وقتی که اقطاع قلمرو وسیعش را به فرزندان خویش تقسیم می کرد کابل را به خالصه خویش باقی گذاشت(۱).

بابر نظر به محبت مفرطی که به کابل داشت می خواست این شهر باستانی را که روز گاری بزیر سم اسپ سواران نیای بزرگش چنگیزخان ویران شده بود آبادان نماید و آن خرابی های خانمانسوز را تلا فی کند وشهری را که از آنجا بجهانکشائی پرداخته و به هند و ستان عظیم لشکر کشی نموده معمور ومرفه مشاهده نماید.

مولف کتاب پادشاه نامه می نگارد:

«حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی (بابر) انارالله برها نه در سر زمین بهشت آئین کابل هنگامی که این نزهتگه را به انوار عدالت آن پادشاه

«۱» واقعات بابری.

رضوان باز گاه فروغ تازه بود باغ شهرارا و چار باغ و باغ
جلو خانه و اورته باغ و باغ صورت خانه و باغ مهتاب
و باغ آهو خانه و سه باغ اطرافش احداث نموده
بودند و دیوار های خام گرد این بساتین کشیده
حضرت جنت مکانی که بار اول در سر آغاز سلطنت
بکابل تشریف فرمودند حکم نمودند که پیوست
باغ شهرارا باغی مهیا سازند . ودران نهری بعرض
بیست وهفت زراع که رود کابل ازمغرب سو بان
آمده رو بشمال برآید ازسنگ و گچ ترتیب دهند
وچون بانجام رسید آنرا بجهان آرا موسوم گردانیدند.
حضرت صاحبقران ثانی که سال دوازدهم او رنگ
نشینی بکابل تشریف فرمودند بباغ آهو خانه که
چنار های بسی بلند دارد نزول اجلال فرمودند و
آنرا مرمت کردند ... و باغ شهرارا را خاصه
گردانیده باغ جهان آرارا بنواب ملکه دوران بیگم

عنایت فرمودند . دراین هردو باغ دلکشاء چنارها
نظر فریب بینند گان است خاصه باغ شهرا را
که دران چنار بسیار نشانیدهٔ حضرت فردوس مکانیست
همه در نهایت زیبائی و تنومندی درین هردو باغ
هر کجا که قابل عمارت بود نشیمن دلنشین طرح
نموده جمعی را که درفن عمارت آگهی داشتند باهتمام
آن بر گماشتند. درباغ شهرا راسه جا عمارت حکم شد
یکی در وسط باغ مربع نشیمن اطراف که مردم هند
آن را چوکهندی گویند تمام ازسنگ مرمر میدان
مشتمل برشانزده ستون ، چهار درمیان ودوازده بر
چهار طرف آن که هر گاه درآن جا تشریف فرما
شوند ازچهار سو چهارجو که دروسط چهار خیابان
باغ جریان دارد آبشارها و فواره ها در نظر
خورشید اثر باشد .

دوم درجنوب باغ عمارتی روبشمال بردامن کوهی
که از وسط باغ هشت زراع ارتفاع دارد بنهجی

که از جوی آبی که بران بلندی جاریست آبشاری
درون ایوان عمارت می ریخته باشد و در ته آبشار
حوضی ازسنگ مرمرودرمیدان دیوار پس آبشارها
طاقچه های محرابی از سنگ مرمر تا روزانه
دران کوزه های زرین مملو بانواع ریاحین بطرح
بچینند وشب هنگام شمعدانهای طلا باشموع کافوری
بگذارند ودرتهٔ آن نیز حوضی که حاشیهٔ آن سنگ
مرمر باشد بسازند که از ایوان آبشار دیگر دران
بریزد وسقرر ساختند که از آنجا تا نشیمن میان باغ
سه آبشار دیگر بروی کار آید که همه گی پنج آبشار
باشدودر خیابانهاو نهر دور نشیمن وسط باغ صد فواره
تعبیه نمایند. سوم میان باغ شهرارا و جهان آرا
عمارتی در کمال زینت که یك روبه آن باغ داشته باشد
ودیگر رو باین. ازسنگ مرمر جوی درمیان جاری.
در باغ جهان آرا بر کنار نهری که ازمغرب رو

می آید و شمال سومی رود چنانکه در یافت عمارتی
مشتمل بریك دیوان روبدر آمد آب دو حجره طرح
انداخته که آبشاری بعرض سی وهفت گز مساوی
بعرض نهر دربرابرداشته باشد وشمال رویهٔ آن نیز
عمارتی بطرز عمارت شمال شهرارا حکم شد .»

از تزك جهانگیر بر می آید که باغ شهرا را را
شهر بانو بیگم دختر میرزا ابو سعید که عمهٔ با بر
می شد بنا نهاده وسایر سلاطین مغلی دران
اضافهها کرده اند .

جهان آرا را خود جهانگیراحداث کرده است
جهان گیر باغ شهرارارادر کتاب خود بس ستوده و نوشته
است درشهر کابل بدان لطافت وخو بی باغی نیست
اقسام میوه ها وانگور ها دارد وطراوت آن بدرجه
ایست که با کفش پای بر صحن آن نهادن از طبع
راست وسلیقهٔ درست دور است جهانگیر حکم داده بود
که در میان دو چناری که در وسط این باغ واقع است

ویکی را سایه بخش و دیگری را فرح بخش نـام نهاده بود سنگی سفید نصب کنند که طول آن یك زراع وعرض آن سه ربع گز بوده باشد ونام خودش را با نام همایون درآن نصب کنندودریکطرف آن فرمان عفو ز کوة واخراجات کابل رانقش نمایند .

درخت زردالوی میرزائی که میرزاحکیم خان نشانده بود ومیر زائی شهرت دارد نیز در همین باغ شهرآرا بود .

اکنون ازین همه کاخهاو گلستانهای دلکش که روزی شاعرشیوای اصفهان مرزامحمدعلی صائب را به نشاط درآورده وبه انشادقصیدهٔ معروف خود پرداخته است اثری برجا نیست اغلب آنست که چون نادرافشار بر کابل استیلا کرد وبقهراین شهر را مسخر نمود این بناها نیز دستخوش غارت وویرانی گردید ومدنیت کابل مانندشهر زیبای قندهار و کاخ نارنج ومشاهد اطراف هرات خراب شد .

اکنون که داستان بیماری و مرگ و آرامگاه شهنشاه کبیر مغل بپایان رسید آنچه را خود وی در کتاب نفیس خود (واقعات) تزک بابری را جع بکابل نگاشته دراین جا ثبت می کنیم و بخوانند گان وعده می دهیم که آنچه با بر در بارهٔ سایر بلاد و مقامات کشور ما دراین کتاب نگاشته از کتاب او التقاء نمائیم و در رسالتی جدا گانه باشرح و تعلیق بنگاریم.

کابل از اقلیم چارم است در میان معموره واقع شده است شرقی آن لمغانات و پرشاور و کاشغر، غربی او کوهستان هاست که کرنو وغور دران کوهستان است شمالی او ولایت قندوز و اندراب است، کوه هندوکش در میان است جنوبی او فرمل و نغر و بنو و افغانستان است مختصر ولایت است طولانی افتاده طول او از مشرق به طرف مغرب است. اطراف وجوانب او تمام کوهست قلعهٔ او به کوه پیوست است در میان غرب وجنوب قلعه یك

پارچه کوه‌خرداست درقلعهٔ آن کوه چون شاه کابل عمارت کرده‌بود این کوه‌را شاه کابل می گویند ابتدای این کوه از تنگی (انور ین) است تا تنگی ده‌یعقوب تمام می شود- گردا گرد او یك میل بوده باشد- دردامنهٔ این کوه تمام باغات است در زمان‌عم من الغ بیگ میرزا ویس‌ا تـ‌که دردامنهٔ این کوه‌یك جوی برآورده- باغاتی که در این دا منه است تمام باین‌جوی معمور است‌پایان آب- گـلـکنه نام محله ایست خلوت گوشه هاست بسیار لوندی آ نجا کر ده شده‌بود- بطریق مطا یبه این‌بیت خوا جه حا فظ را تغییردا ده خوانده می شد.

(ای‌خوش آن‌وقت که بی پاوسرایا می چند)
(سا کن گـلـکنه بودیم به بد نا می چند)

درجانب جنوبی قلعه وشرقی‌شهر کابل یك کول کلان افتاده گردا گرد او یك میل شر عی نزد یك

می‌شود وازشاه کابل‌رویه سه چشمهٔ‌خورد بر آمده دو ازان در نواحی گلکنه است بر سر یك چشمه (خواجه شمونام) مزاریست ودرچشمهٔ دیگرقدمگاه خواجه خضراست این‌دو گشتن گاه مردم کابل است یك چشمهٔ دیگرر و بروی خوا جه عبد الصمد است (خواجه‌روشنائی)میگویند ازشهر کابل‌یك بینی گاه جدا شده آمد ه (عقا بین) میگویند از این ها جدا یك کوه خرد افتاده ار گ کابل بربالای‌این کوهست قلعه ـطرف شمال‌ار گ است‌ـاین ار گ غریب مرتفع وخوش هواجائی واقـع‌شده‌ـ براین کول کلان وسه اولانگ دیگر کەسیەسنگ وسو نك قرغان‌وچالاك باشد مشرف است‌ـوتمام این‌هازیر پایند‌ـ اولانگ‌ها در محل‌سبزی بسیارخوب می نمایند‌ـ دربهاربا دشمال هر گز کم نیست بادپروان می گویند در ار گ بطرف شمال آن خانه‌های دریچه دار بسیار خو ش هوا ست

ملامحمدطالب معمائی درتعریف کابل یك بیت بنام
بدیــع الز مان میرزا بسته می‌خواند.

بخوردر ارگ کابل می بگردان کاسه‌پی درپی
که‌هم کوهست وهم‌دریاوهم‌شهراست‌وهم صحرا

هندوستانی غیرهندوستان را خرا سان می گوید
چنا نچه عرب غیر عرب را عجم میگویند. د ر میان
هندوستان وخراسان براه خشکی دوبندر است یکی
کابل‌ویکی قندهار- ازفرغانه وترکستان وسمرقند
وبخارا وبلخ وحصار وبد خشان کار وان بکابل
می‌آید وازخراسان بقندهارمی‌آید درمیان خراسان
وهندوستان واسطه این ولایت است‌بسیار سودا خانهٔ
خوب‌است سودا گران اگربروم وختاروند نهایت‌همین
قدرسودمیتوانند کرد- هر سال هفت هشت هزار اسپ
بکابل‌می آید از جانب هندوستان هم پانزده بیست
هزار خانه‌وار کار وان بکابل می آید- متا ع

هندوستان برده رخت سفید وقند و نبات وشکر وعقاقیر
می آرند بسیاری از سوداگران باشند که به ده سی و ده
چل راضی نباشند متاع خراسان وعراق و روم وچین
در کابل یافت می شود هندو ستان خود بندر اوست
گرم سیر وسرد سیر هم نزدیک است از کابل در یک روز
آنچنان جای می توان رفت که هر گز برف از انجا بر
طرف نمی شود مگر احیاناً آنچنان تا بستانی بیاید
که برف نماند میوه های گرم سیر وسرد سیر در توابع
کابل بسیار است و نزدیک است. هوایش بسیار لطیف
است مثل کابل جای باهوا ی معلوم نیست که در
(اطراف) کابل باشد. در تابستان شب ها بی پوستین
خواب نمی توان کرد در زمستان اگرچه برف بسیار
می افتد اما سردی آن مفرط نیست سمر قند وتبریز
اگـر چـه بـخـو ش هـوا ئـی مـشهـو رانـد
اماسردی آن ها بسیار مفرط است ازمیوه های

سردسیر در کابل ومواضع کابل انگورو انارو سیب وزرد آلوو بهی وامرود و شفتالوو آلو بالوو بادام وچارمغز بسیار است من نهال آلوبالورا آورده کار اندم آلوبالو های خوب شد وهنوز در ترقی بود میوه های گرم سیر مثل نارنج وترنج واملوك و نیشکر از لمغانات می آرند نیشکر را من آورده کار اندم جلغوزه را ازنجراو می آرند بسیار می آید در رواج کابل هم خوب می شود شهدخانه ها هم دارد بغیر کوهستان غزنی ازطرف دیگر عسل نمی آید بهی وآلوهم خوب می شود بادرنگش هم خوب است یك نوع انگورمی شود که آب انگورمی گویند خیلی خوب انگوراست ....هم مست می شود...دامن کوه خواجه خان سعید به تندی مشهوراست اگرچه حالا از روی تقلید تعریف کرده می شود .

لذت می مست داند هوشیاران را چه حظ

زراعت او خوب نمی شود زراعت خوبش چاردی و پنج دی
است خربوزهٔ او هم خوب نمی شود اگر تخم خراسان باشد
فی الجمله بد نمی شود. در اطراف او چار الانگ خوب
واقع شده طرف میان شرق و شمال اولانگ سمونک
قرغان است از کابل دو کرو بوده باشد اولانگ
خوب است که او با سپ سزاوار است مگس کم
می شود و ما بین غرب و شمال اولانگ چالاک است
از کابل یک کرو باشد اولانگ گشاد یست در بهار
مگس او اسپ را تشویش میدهد غربی او اولانگ
(دیورتین) است اگر چه آنجا دو اولانگ است یکی
اولانگ پنبه یکی اولانگ قوسی اما درین حساب
پنج اولانگ است شرقی اولانگ سیا سنگ است
درمیان دروازه چرم گران و این اولانگ و اسطهٔ گورخانه
قتلق قدم است ولایات کابل مضبوط ولایات است
زود آمدن غنیم در این ولایات مشکل است درمیان
کابل و بدخشان و بلخ و قندوز واسطه کوه هندوکش

افتاده از این کوه هفت راه می بر آید سه راه در پنج شیر است بلندتر کوتل خواک است از این پایان تر طول از ان پایان بازارك است از راه طول و بازارك در سراب فرود می آیند.

راه مردم سراب چون در موضع پارنده آمده تمام می شود کوتل را پارندی میگویند یکی دیگر راه پروانست درمیان کوه کلان وپروان. هفت کوتل دیگر است (هفت پنج) میگویند از طرف اندراب دو راه آمده در پایان کوتل کلان یکی شده از راه هفت پنج به پروان می آید. بسیار پرمشقت راهست سه راه دیگر درغوربند است راه دیگر کوتل شبر تو است در تابستان وقت کلانی آبها از این کوتل فرود آمده براه بامیان وسایقان می روند ودرزمستان براه آب دره می روند درزمستان تا چار پنج ماه جمیع راهها بسته می شود از راه شبر تو ازاین کوتل گذشته براه آب دره می روند راهی که از خراسان می آید بقندهار رسیده می آید این راه راست است و کوتل نیست .

استدراك

هنگامیکه مقالات ناچیزمن درباره آرامگاه شهنشاه مغل (محمد ظهیر الدین بابر پاد شاه) بپایان رسید دو کتاب نفیس دیگر دردسترس نگارنده قرار یافت این هردو کتاب را (همایون نامه) نام است .

یکی ازجوهر آفتابه‌چی در بار همایون ودیگر از شهزادهٔ فاضله گلبدن بیگم دختر بابر .

چون کتاب گلبدن بیگم مأخذبسیار واثق میباشد واین دختر فاضل وسخن شناس احوال و خصوصیات خانواده خود را چنانکه دیده نگاشته است وعبارت کتاب او بس لطیف وزنانه ودل انگیز می باشد وشرح مرگ پدرش را که نگاشته نسبت به نوشته های دیگر مورخان تفاوت دارد ما همان قسمت مرگ با بر را از کتاب لطیف او اقتباس نموده مقالات خودرا به آن خاتمه میدهیم وی چنین می نگارد :

بابر بعد ازچند روز بسیر باغ زرافشان رفتندودرباغ مذکور وضو خانه‌بودآنرا که دیدند فرمودنددل‌من‌از سلطنت‌وپادشاهی گرفته می خواهم درباغ زرافشان بگوشهٔ بنشینم و از برای خدمتگاری طاهر آفتابه‌چی بمن بسیار است .

ومی‌خواهم پادشاهی رابه‌همایون بدهم . درین‌اثنا حضرت آکام‌وهمه فرزندان گریه وبی‌طاقتی کرده گفتند که خدای تعالی شمارا در مسند پادشاهی سالهای بسیار و قرن های بی شمار در امان خود نگهدارد و همه فرزندان در قدم شما بکمال پیری برسند ... بعد ازان بدهولپور رفتند در این اثنا عرضه داشت مولینا محمدفرغل ازدهلی آمد نوشته بود که همایون میرزا بیمارند وحال عجیبی‌دارند . بشنیدن این خبر حضرت بیگم بزودی زود متوجه دهلی می‌باید شوند که‌میرزا بسیار بی‌طاقتی‌می کنند. بمجرد شنیدن‌این خبرحضرت آکام‌بی طاقتی کرده

ما نند تشنه کـه مهجور آب باشد بجا نب دهلی متوجه شدند .

درتهره رسیدند - چنانچه شنیده بودند ازان ده چنده ضعوف ومجهول بچشم جهان بین خویش دیدند وازانجا هردو مادر وپسر مانند عیسی ومریم متو جه آ گره شدند و در حینی که به آ گره رسیدند این حقیره همراه همیشره ملازمت آن حضرت فرشته خصایل رفته کردم چون ضعف ایشان بیشتر ازپیشتر بود در این وقت هر گاه که آنحضرت بهوش خویش می آمدند از زبان در افشان خویش پرسش می فرمودند که خواهران خوش آمدید بیائید تا یکدیگر را دریابیم که شمارا در نیافته ایم وچون حضرت آمد ند و در یافتند بمجرد دیدن آن چهره نور افشان در کلفت ورقت شد وایشان بیشتراز پیشتر اظهار بیدلی کردند دراین اثنا حضرت آ کام (مادرهمایون) گفتند که شما از فرزند من غا فلید و پادشا هید چه غم دارید

حضرت جواب دادند اگرچه فرزندان دیگر دارم هیچ فرزندی را برابر همایون تو دوست نمی‌دارم از برای آنکه پادشاهی و دنیای روشن را از برای فرزند دل بند همایون می خواهم .

وقتی که ایشان بیمار بودند حضرت روزه حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه نگاهداشتند و آن روزه ازروز چار شنبه نگاه میدارند ایشان از اضطراب وبی طاقتی ازروز سه شنبه نگاه داشتند. هوا بغایت گرم بود دل وجگر ایشان تفسیده ودرروزه مذکور بدعا خواستند که خدایا اگر بعوض جان ، جان مبدل می شود من که با برم عمر خود را بهمایون بخشیدم و در همان روز حضرت فردوس مکانی را تشویش شد وهمایون پادشاه برسر خود آب ریختند و بیرون آمده بار دادند و حضرت پادشاه بابام را از جهت تشویش درون بردند قریب دوسه ماه صاحب فراش بودند و میرزا همایون جانب کالنجر رفته بودند



چون تشویش حضرت پادشاه بیشتر شد به طلب همایون پاد شاه کس فرستادند ایشان به ایلغار رسیدند چون حضرت پادشاه را ملازمت کردند ایشان را بسیار ضعیف دیدند همایون پادشاه رقت نموده بی طاقتی کردن گرفتند و بخدمتگاران میگفتند که یك بارگی چرا این قسم زار و نزار شده اطباء چیز ها می گفتند .

حضرت پادشاه بابام هرساعت می پرسیدند که هندال کجاست دراین اثنا گفتند میر بردی بیگ آمده کورنش میرساند . پادشاه باضطراب از هندال پرسیدند میر بردی بیگ گفت شاهزاده بدهلی رسیده امروز میرسد .... و می پرسیدند که هندال میرزا چه مقدار شده و به که مانند است چون میر بردی بیگ جامه میرزا پوشیده بود گفت که این جامه شهزاده است که به بنده عنایت فرموده